



یک

در نظریه‌ی ژاک دریدا، خشونت امری ثانوی یا بیرونی نسبت به زبان نیست، بلکه در ذات خود زبان نهفته است. او در «گراماتولوژی» توضیح می‌دهد که «نوشتن» نه صرفاً ثبت گفتار، بلکه خودِ عملِ تمایزگذاری است؛ یعنی لحظه‌ای که تفاوت پدید می‌آید و معنا تثبیت می‌شود. هر تثبیتِ معنا، از خلالِ حذف و طردِ چیزی دیگر ممکن می‌شود، و این حذف، نخستین شکل خشونت است. در این چارچوب، دریدا مفهوم «خشونت آغازین» (arche-violence) را طرح می‌کند: خشونتی که در هر عملِ معنابخشی یا تعیینِ هویت حاضر است، زیرا هر هویت با خط‌کشی از دیگری جدا می‌شود. این خشونت، به تعبیر دریدا، «پیش از هر قانون و پیش از هر اخلاقی» عمل می‌کند. زبان، به‌عنوان نظامی از نشانه‌ها، حامل این خشونت است.

ویکتوریا دیکمن-برنت در «پژوهشی درباره‌ی تجاوز و خشونت در کتاب «گراماتولوژی» دریدا، این نکته را مطرح می‌کند که اگر زبان و نوشتن همواره حامل خشونت‌اند، بنابراین بدن نیز، در مقام سطحی که بر آن معنا نوشته می‌شود، نمی‌تواند از این فرایند برکنار بماند. او نشان می‌دهد که بدن زن در فرهنگ مردسالار، به‌مثابه «لوحی از نوشتار» فهمیده می‌شود که معناهای جنسیتی و اجتماعی بر آن حک می‌شوند. بدن همواره در معرض نوشتن‌های

قدرت است. قدرت همان گونه که کافکا در داستان سرزمین محکومین توصیف کرده بیش از هر جا بر بدن، خود را آشکار می‌کند. روشن است که بر بدن فرودست، بدن زندانی، دیوانه، بیمار، کارگر و زن این امکان بیشتر فراهم می‌شود که عمل نوشتن انجام شود. به طور مشخص و در این لحظه از میان ابدان یا لوح‌های قدرت، به واسطه‌ی رویدادهایی که حواس عمومی را متوجه خود کرده است، بدن زن، جایگاهی نمادین دارد: جایی که قانون، هنجار، اخلاق و زبان، مرزهای خود را تثبیت می‌کنند. به تعبیر دریدایی، این فرایند نوعی «کتیبه‌ی خشونت» (inscription of violence) است؛ خشونتی که نه بیرون از فرهنگ بلکه در خود ساختار دلالت جای گرفته است.

تجاوز جنسی در این نظام معنایی شکل افراطی و مرئی فرایند نوشتن است: لحظه‌ای که نوشتن اجتماعی - زبانی بر بدن، به معنای واقعی کلمه، به عمل فیزیکی تبدیل می‌شود. در این معنا، تجاوز تنها حمله به جسم و نقض مالکیت آن نیست، بلکه بازتولید نوعی سازوکار دلالتی است که بدن زن را «دیگری» تعریف می‌کند. تجاوز، نوشتن دوباره‌ی این «دیگربودگی» با کلماتی به‌غایت خوانا و پاک‌نشدنی است؛ تحکیم مرز میان «فاعل نرینه‌ی معنا» و «مفعول معنا».

دو

دریدا در مقاله‌ی «نیروی قانون: بنیان رازآلود اقتدار» می‌نویسد که هر نظام قانونی بر پایه‌ی نوعی خشونت اولیه استوار است: خشونتی که پیش از قانون می‌آید و همان است که قانون را ممکن می‌سازد. این خشونت، در عین حال که نظم را برقرار می‌کند، مرزهای آن را نیز به‌زور تثبیت می‌نماید. دریدا از والتر بنیامین و مقاله‌اش «نقد خشونت» الهام می‌گیرد. بنیامین میان دو نوع خشونت فرق می‌گذارد: خشونت بنیان‌گذار قانون (law-making violence) و خشونت نگه‌دارنده‌ی قانون (law-preserving violence). دریدا می‌گوید در لحظه‌ای که یک نظم حقوقی به وجود می‌آید - مثلاً تدوین قانون اساسی یا شکل‌گیری دولت - همیشه نوعی اعمال قدرت و زور وجود دارد. این لحظه هیچ مشروعیت پیشینی ندارد، چون هنوز قانونی نیست که آن را مشروع یا نامشروع بداند. بنابراین، هر قانونی از نوعی تصمیم زورمند، قهرآمیز و بدون توجیه پیشینی زاده می‌شود. اما چرا «رازآلود (mystical)»؟ چون هیچ مبنای عقلانی یا اخلاقی مطلق وجود ندارد که به ما بگوید چرا باید همین قانون و نه قانون دیگر را بپذیریم. دریدا می‌گوید اقتدار قانون بر نوعی ایمان به مشروعیتش استوار است. قانون با نوشته شدن خصلت ازلی می‌یابد. هر نوع نوشتن، شامل نوعی «تجاوز به سکوت و بی‌گناهی ماده» است: بر روی لوح، کاغذ و غیره. قانون چیزی نیست جز حک قدرت بر بدن: قانون از لحظه‌ی تولد، با نوشتن خود بر بدن انسان‌ها، بر حافظه‌ی جمعی و بر سرزمین، شکل می‌گیرد - و این نوشتن همیشه خشونت‌آمیز است. قانون با «نوشتن» خود بر بدن‌ها، در واقع نوعی تجاوز به آن‌هاست: بدن را به «موضوع قانون» بدل می‌کند، بر آن علامت می‌زند، آن را به رسمیت می‌شناسد و هم‌زمان مالکیت بر آن را در اختیار می‌گیرد. مثلاً: مجازات بدنی، شکنجه یا زندان، لحظه‌ای است که قانون مستقیماً بر بدن می‌نویسد.

حتی ثبت‌نام، صدور شناسنامه، یا تعیین جنسیت، نوعی نوشتن و مالکیت بر بدن است. به همین دلیل می‌توان گفت دریدا از نوشتن بر بدن به‌مثابه شکل فرهنگی همان «خشونت اولیه» حرف می‌زند.

تجاوز، نوعی «نوشتن قانونی» است - یعنی بازنویسی همان ساختار تملک و سلطه‌ای که قانون (در شکل مردمحور خود) بر بدن زن اعمال می‌کند. تجاوز برخلاف تصور نمی‌تواند کاملاً غیر قانونی شود. فراموش نکنیم که قانون در تاریخ مدرن، بدن زن را نه به‌عنوان «فاعل»، بلکه به‌مثابه «موضوع حمایت یا مجازات» می‌شناسد. ازاین‌رو، هر مداخله‌ی قانونی در مسئله‌ی تجاوز، از همان زبانی استفاده می‌کند که پیش‌تر بدن زن را بی‌صدا و بی‌مالکیت ساخته است. به تعبیر دریدا، ما با نوعی *iterability* (تکرارپذیری) روبرو هستیم: قانون همان خشونتی را که باید مهار کند، بازتولید می‌کند. قانون به‌ظاهر برای محافظت از بدن زن است، اما درون ساختار زبانی‌اش، همان منطق سلطه را تکرار می‌کند که بدن را قابل تملک می‌سازد. در نتیجه، عمل تجاوز را می‌توان «نوشتن دوباره‌ی قانون بر بدن» دانست. برنت نشان می‌دهد که تجاوز علاوه بر سطح جرم فردی، نماد فرهنگی است که بدن زن در آن، صحنه‌ای است که نوشتار قانون و قدرت بر آن وضوح درخشنده‌ای می‌یابد. این نوشتن، «خشونتی ثانویه» است: خشونت فیزیکی، یا همان ظهور مادی نظام معنا بر تن.

سه

این‌جاست که مفهوم «سکوت» اهمیت خود را نشان می‌دهد. تجاوز بدن زن را خاموش می‌کند، اما هم‌زمان آن را به متنی بدل می‌سازد که دیگران - قانون، جامعه، راویان و غیره - بر روی آن سخن می‌گویند. بدن قربانی در زمان تجاوز، از زبان تهی می‌شود و جای خود را به «نوشتار» می‌دهد؛ نوشتاری که از سوی دیگری صورت می‌گیرد. سکوت قربانی تجاوز در لحظه تجاوز و بحران او برای روایت داستان از این خصلت برمی‌خیزد. محکوم در زیر ماشین شکنجه را در داستان کافکا به یاد باید آورد؛ جایی که محکوم ساکت شده و حتی نمی‌تواند متن حک شده بر بدن خود را بخواند. بدن زن در لحظه‌ی تجاوز تجربه‌ای پیدا می‌کند که آن را می‌توان «دیگری‌شدن مطلق» نامید: تبدیل‌شدن به پدیداری که تنها در زبان دیگری معنا می‌یابد. سکوت قربانی، سکوتی صرف نیست؛ بلکه همان جایگاه ساختاری است که در آن زبان قانون، اخلاق، و روایت، جای صدای او را می‌گیرد. بدین ترتیب، تجاوز نه‌تنها تسخیر بدن، بلکه استعمار زبان نیز است: زبان قربانی از او گرفته می‌شود، و دیگری به‌جای او می‌نویسد. در این معنا، تجاوز نوعی *graphē* (نوشتار تحمیلی) است که «من» زن را در قالب جمله‌ای از پیش نوشته‌شده می‌گنجاند.

اما آن بدنی که به «صفحه / لوحی» تبدیل شده که قدرت و قانون بر آن می‌نویسند، می‌تواند به «نوشتاری فعال» بدل شود - یعنی از سطح انفعال به سطح کنشگری برسد. دریدا در «بذرپاشی معنا» می‌نویسد که «هر نوشتن، در همان لحظه‌ای که معنا را تثبیت می‌کند، راه لغزش و گریز معنا را نیز می‌گشاید». این اصل اجازه می‌دهد تا مفهوم «نوشتن بر بدن» را به «نوشتن بدن» تبدیل کنیم: یعنی بدن زن را نه صرفاً موضوعی منفعل در برابر قدرت، بلکه منبعی برای تولید معنا و تفاوت بدانیم. در واقع، از بدنی سخن بگوییم که شروع به روایت دیگری‌شدن مطلقش می‌کند و «می‌نویسد». در آثار فمینیست‌هایی چون هلن سیکسو، لوس ایریگاری و ژولیا کریستوا که همگی متأثر از

دریدا هستند، ایده‌ی «نوشتار زنانه» (feminine écriture) همین معنا را دارد: نوشتاری که از درون بدن، میل، و تجربه‌ی زنانه برمی‌خیزد و ساختار زبان مردمحور را می‌لغزاند. و چه بدنی بیشتر این توان را دارد که با نوشتن، این ساختار را تضعیف کند: بدن شکنجه‌شده؛ یعنی آن تنی که لغزش قدرت و ناتوانی‌ها در معناسازی‌اش را فهمیده است. اگر که نوشتن همواره همراه با لغزش معناست، بدن نیز همواره مکانی ناپایدار برای تثبیت معناست، و حتی بدن مورد تجاوز قرار گرفته هم بر اساس الگوی کافکا می‌تواند مأمور اجرای حک قانون را به درون دستگاه شکنجه بکشد و باعث نابودی‌اش شود. بنابراین، اگر تجاوز نوعی «نوشتن تحمیلی» بر بدن است، مقاومت می‌تواند در قالب «بازنوشتن بدن» رخ دهد - بازنوشتنی که معناهای تثبیت‌شده‌ی قانون و قدرت را واژگون می‌کند. این نکته را دریدا در کتاب «حاشیه‌های فلسفه» نشان می‌دهد که هر نظام معنایی، در درون خود، امکانی برای گریز دارد؛ زیرا هیچ نشانه‌ای نمی‌تواند کاملاً در چارچوبی بسته بماند. این گریز، همان چیزی است که می‌توان آن را امکان مقاومت در سطح نوشتار یا روایت فهمید. نوشتار زنانه، در این معنا - نه در قالب ستیز مستقیم با قانون، بلکه از طریق تغییر زبان، استعاره، و دلالت - شکلی از مقاومت است. این نوع نوشتار، بدن را از جایگاه «صفحه‌ی معنا» به جایگاه «مولد معنا» تبدیل می‌کند: سخن می‌گوید، نقل می‌شود و برهم می‌زند. بدن دیگر تنها مکانی نیست که با تجاوز، قدرت بر آن نوشته می‌شود، بلکه خود به قلمی بدل می‌شود که می‌نویسد، بازتعریف می‌کند و از نو معنا می‌سازد. مقاومت در این معنا، نه تنها اخلاقی یا سیاسی، بلکه نشانه‌شناختی است: مقاومتِ نشانه در برابر تثبیت معنا، مقاومت بدن در برابر تصاحب کامل. در نتیجه، «نوشتن بدن» به معنای بازیابی عاملیت زبانی و دلالتی است، جایی که بدن دوباره به سخن درمی‌آید، اما نه در زبانِ قانون یا سلطه، بلکه در زبانی گسسته، چندصدا، و لغزان.

چهار

مواجهه با تجاوز اما چگونه باید باشد؟ دریدا در «گوش سپردن بهامانوئل لویناس» اخلاق را نه به‌عنوان مجموعه‌ای از قواعد ثابت، بلکه به‌مثابه مواجهه‌ای می‌فهمد که همواره در وضعیتِ عدم قطعیت رخ می‌دهد - یعنی در جایی میان مسئولیت و ناممکنی تصمیم. او می‌نویسد: «اخلاق آن‌جاست که قانون دیگر کفایت نمی‌کند». برنت در پرتو همین دیدگاه، اندیشه‌ای که مسأله را به «قانون» تقلیل می‌دهد، نقد می‌کند و می‌گوید که مواجهه با تجاوز، اگر صرفاً از درون زبان قانون انجام شود، ناگزیر گرفتار همان خشونت می‌شود که قانون از آن زاده شده است. برای همین است که گوش سپردن به سکوت دیگری؛ یعنی به صدای زنی که نظامِ گفتار رسمی خاموش‌اش کرده است، اهمیت خود را نشان می‌دهد؛ صدایی که می‌تواند الزام تغییر در ساختارهای اجتماعی و فرهنگی تولید تجاوز را به همگان نشان دهد.

در زبان لویناسی (با تفسیر دریدا) گشودگیِ رادیکال به دیگری پادزهر ایده‌ی «تجاوز» است؛ یعنی آمادگی برای شنیدنِ آن‌چه پیش‌تر از گفتار بیرون رانده‌شده بود. از این منظر، گوش سپردن به بدنِ آسیب‌دیده، نه به‌عنوان ابژه‌ی ترحم، بلکه به‌مثابه سوژه‌ی گفتار، خود کنش اخلاقی است. این کنش اخلاقی است که سرمایه‌های عاطفی برای کنش اجتماعی برای تغییر دادن مناسبات اجتماعی را فراهم می‌سازد.

پنج

امتناع از تثبیتِ معنا سیاستِ نوشتار زنانه است. هر لحظه‌ای از گفتار که می‌خواهد خود را در مقام معنای نهایی تثبیت کند (این است و جز این نیست/ همه‌ی «ایسم» ها در معرض حک شدن هستند) به تعبیر دریدا در حال شکل دادن خود به‌عنوان یک «قانون» و نیازمند نیروهایی است که در برابر آن مقاومت کنند. مقاومت، به معنای بازگشت یا دعوت به سکوت نیست، بلکه نوعی سخن گفتن از درون سکوت است - سخنی که از حاشیه، از ترک‌های زبان و از شکاف‌های معنا برخاسته است. در این معنا، بدن زن به میدانِ فلسفه بازمی‌گردد؛ نه همچون شیئی برای تحلیل، بلکه همچون متنی ناتمامِ اخلاق و سیاست: متنی که در آن هر واژه، زخمی است و هر زخم، امکانی برای نوشتن دوباره‌ی معنا.

منابع

Derrida, Jacques. *Of Grammatology*. Translated by Gayatri Chakravorty Spivak, Johns Hopkins University Press, 1976.

Derrida, Jacques. "Force of Law: The 'Mystical Foundation of Authority.'" *Deconstruction and the Possibility of Justice*, edited by Drucilla Cornell, Michel Rosenfeld, and David Gray Carlson, Routledge, 1990, pp. 3-67.

Derrida, Jacques. *Dissemination*. Translated by Barbara Johnson, University of Chicago Press, 1981.

Derrida, Jacques. *Margins of Philosophy*. Translated by Alan Bass, University of Chicago Press, 1982.

Derrida, Jacques. *Adieu to Emmanuel Levinas*. Translated by Pascale-Anne Brault and Michael Naas, Stanford University Press, 1999.

Dickman-Burnett, Victoria L. *Writing and Différance, Violence in Language: Finding the Roots of Oppression and Violence in Derrida's Of Grammatology*. M.A. thesis, Ohio University, May 2013.